

بسم الله الرحمن الرحيم

مفهوم شناسی ارزش (دیدگاه غربی)

مفاهیم در عرصه انسان‌شناختی به علت ارتباطی که با مضامین درونی و پیچیدگی‌های ذهنی انسان می‌یابد، بیش از سایر عرصه‌ها مورد مباحثه قرار می‌گیرد و لذا نیاز به تعاریف و قراردادهای بیشتری دارد تا مفاهمه و هماهنگی در برداشت‌ها بهتر صورت گیرد. در این بخش و در مطلع بحث، شرح مفاهیم اساسی ارائه می‌گردد.

1-1- نقش

نقش در واقع وجود رابطه‌ای معنادار در بین دو مفهوم است که بیان‌کننده تأثیر یک متغیر بر تغییرات متغیر دیگر است. بنابراین منظور از واژه نقش در این نوشتار توجه به تأثیر متغیر مستقل (ارزش‌ها)، بر متغیر وابسته (مدیریت راهبردی)، از دو دیدگاه اسلامی و سکولاری (غربگرایانه) است.

1-2- مفهوم ارزش

ارزش‌ها غالباً به ایده‌هایی اطلاق می‌شوند که انسان‌ها درباره خوب و بد، مطلوب و نامطلوب دارند. در فرهنگ فلسفی «لالاند»^۱ چهار مفهوم برای ارزش ارائه شده است؛ یکم ارزش به‌عنوان چیزی که فرد یا گروهی به آن علاقه دارند. دوم چیزی که کم و بیش در میان عده‌ای مورد توجه و احترام است. سومین بیان وقتی که فرد یا گروهی در رسیدن به هدف خود، ارضا می‌شوند و چهارم از جنبه اقتصادی که در آن ارزش کالا و عمل مطرح است.

از نگاه اندیشمندانی که مقوله فرهنگ و ارزش‌ها توسط آن‌ها مورد مطالعه قرار گرفته است، ارزش‌ها در سطوح فردی، گروهی، ملی و فراملی قابل توجه است. از دیدگاه جامعه‌شناسان ارزش‌های اجتماعی تنها در صورتی وجود دارند که افرادی وجود داشته باشند که بتوانند اشیاء و اشخاص را ارزشیابی کنند. در این راستا، نقش اجتماعی مهم‌ترین سازوکاری است که به‌واسطه آن می‌توان ارزش‌ها را توجیه و نمادین کرد. در جامعه نقش‌های متفاوت اجتماعی فرد را نمی‌توان دارای ارزش اجتماعی یکسان دانست (محسنی، 1375).

ارزش‌های اجتماعی به نمونه‌های کلی رفتار، احکام جمعی و هنجارهای کرداری که مورد پذیرش عمومی و خواست جامعه قرار گرفته‌اند اطلاق می‌شوند (بابایی، 1372، 265).

اگر نقش‌های اجتماعی را منشأ رفتارهای مورد انتظار از افراد بدانیم و هنجارها را معیارهای قطعی رفتار مردم، می‌توان ارزش‌ها را ضوابط اخلاقی، مرامی و بایدهایی دانست که در هر گروه اجتماعی مؤثر بوده و با شدت و ضعف رفتار گروه و اعضایش، یعنی آنچه را که آن‌ها انجام داده یا فرو می‌گذارند، تشکیل داده و برای گروه وحدت درونی ایجاد می‌کند (بابایی، 1372، 269).

ارزش، گاه در قالب یک هدف و گاه رسیدن به هدف و با بها دادن به مورد مطرح می‌شود. گونه‌های بسیاری از ارزش‌ها قابل شناسایی و تشخیص‌اند؛ از جمله ارزش‌های اقتصادی، اخلاقی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی و دینی (سازگارا، 1377، 105).

آنچه نوع و میزان و مرتبه ارزش‌ها را تحقق می‌بخشد، فرهنگ است. فرهنگ به ارزش‌ها هویت می‌بخشد؛ به عبارت دیگر، معیار ارزش‌ها از طریق فرهنگ شناسایی می‌شود. رابطه متقابل بین فرهنگ و ارزش‌های قابل قبول و مطرود در هر جامعه‌ای وجود دارد؛ چرا که ارزش‌ها نیز موجب شناخت و تفاوت فرهنگ می‌شوند (سازگارا، 1377، 113).

فرهنگ طبق ارزش‌های خود، الگوها و نمونه‌های خاصی فراهم می‌سازد و از این طریق نمونه‌های رفتاری و آرمانی را در جامعه تدارک می‌بیند. طی ارزیابی ارزش‌ها و ارائه الگوها از طریق فرهنگ، هویت «من» یا «ما» در هر جامعه‌ای معین می‌گردد (سازگارا، 1377، 213).

ارزش‌ها، نظام‌هایی از نمادهایی هستند که در قالب ایده‌های انتزاعی اخلاقی مربوط به خوب و بد، مناسب و نامناسب، درست و نادرست سازماندهی شده‌اند. این نمادهای اساسی مشترک عبارتند از: زبان، فناوری، عقیده، هنجار، ذخیره‌های علمی و غیره (ترنر، 1378، 75).

ارزش‌ها انتزاعی هستند، آن قدر کلی که قابلیت به‌کارگیری در موقعیت‌های بسیار متفاوت را دارند؛ اما هنجارها که عبارتند از استانداردهای رفتاری قابل قبول در درون یک گروه که اعضای آن در آن سهیم‌اند و آن را رعایت می‌کنند، به ما می‌گویند که در یک وضعیت خاص چه چیزی مورد انتظار است و برای انجام دادن آن مناسب است (ترنر، 1378، 75).

ارزش، هنجار یا نرم ۲، معیارهای قطعی است که رفتار مردم از آن پیروی می‌کنند؛ درواقع این نرم‌ها نظام‌هایی از نمادهایی هستند که به افراد می‌گویند در موقعیت‌های خاص از آن‌ها توقع می‌رود که چه رفتار و کنش متقابلی داشته باشند (ترنر، 1378، 97).

گرچه ارزش‌ها به دلیل ریشه‌ای که در جهان‌بینی و باورهای اساسی دارد در فلسفه هم قابل بحث است، اما از آنجا که بیشتر نظر بر ردیابی محل‌های ارتباط ارزش‌ها با علوم کاربردی و به‌ویژه مدیریت است، صرفاً به تعدادی از علوم انسانی که ارزش‌ها به نحوی در آن‌ها حضور دارند، اشاره می‌شود. علاوه بر علم اقتصاد که ارزش در آن برای سنجش مطلوبیت کالا و کار مورد توجه است، شاید بتوان جامعه‌شناسی را از شاخص‌ترین علمی دانست که به جدّ به بحث فرهنگ و ارزش‌ها پرداخته است. از نظر جامعه‌شناسان فرهنگ غالباً به‌عنوان یکی از مفاهیم گسترده و نادقیق مدنظر است که عامل توحیدبخش ارزش‌های اجتماعی تلقی می‌شود که به ارزش‌ها نوعی یگانگی می‌بخشد (محسنی، 1375).

فرهنگ - که ارزش‌ها یکی از زیرمجموعه‌های آن است - جامعه‌ای را از جامعه دیگر متمایز ساخته و تقویت‌کننده همکاری و روابط میان افراد است. فرهنگ و ارزش‌ها در میان تعدادی از افراد جامعه، مشترک و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. جامعه‌شناسان، نقش اجتماعی را بهترین سازوکار توجیه و نمادین کردن ارزش‌ها می‌دانند (محسنی، 1375، 218).

برخلاف جامعه‌شناسی که در آن ارزش‌های اجتماعی مورد توجه است، در علم روانشناسی غالباً بحث ارزش‌ها در سطح فرد مورد بررسی قرار می‌گیرد. در علم سیاست با پرداختن به موضوعاتی چون ارزش‌های قومی، ملی و جهانی، فرهنگ و ارزش مورد توجه قرار می‌گیرد. به‌خصوص در حوزه سیاست‌گذاری که بین سیاست و اداره مشترک است، نقش ارزش‌ها حائز اهمیت است (بابایی، 1372، 50).

یک شیء باید برای ما ارزشمند باشد (یا خلاف آن) و گرنه به شناخت واقعیات می‌رسیم نه ارزش‌ها. یک شیء به خودی خود مفید نیست بلکه برای هدفی مفید است که ما به‌خاطر آن هدف بدان نیاز داریم؛ نجات دادن یک زندگی یا گرفتن یک زندگی فقط حوادثند مگر اینکه ما یکی از این دو کار را خوب و دیگری را بد تشخیص دهیم (روبیژک، 1381، 331).

1-3- فلسفه ارزش

نزد ارسطو ارزش‌ها در نسبتی که با غایت‌شان دارند (یعنی با خیر اعلی) شناخته می‌شوند.

برای ارسطو ارزش‌های اخلاقی نوعی داد و ستد بسیار ساده است که آدمی به آن‌ها مهارت می‌یابد و واجد آن‌ها می‌شود. ارسطو چنین ارزش‌هایی را نه به انتزاعات نظیر خیر فی نفسه و انهاده، بلکه به خیر روزمره‌ای علاقه‌مند است که اکثر مردم اغلب اوقات بدان سروکار دارند و آن‌ها را باید در معنای تبیین غایی‌شان فهمید و آدمی هنگامی دلشاد و سعادتمند می‌شود که نقش خود را به‌خوبی ایفا کند.

بدین ترتیب کمال مطلوب اخلاقی ارسطو آن است که آدمی سعادت و نیکبختی را همچون فعالیتی روحی منطبق با عالی‌ترین و کامل‌ترین فضایل به انجام رساند و در این کار با حاکمیت عقل بر اعمال نفس خود مراقبت نماید و با ممارست و عادت، فضیلت‌ها را چنان به انجام رساند که نه در حد افراط باشد و نه در حد تفریط و زیور تمام فضایل اخلاقی را با اعتماد به قابلیت‌های خود دارا گردد.³

به‌علاوه در فلسفه ارزش و ارزش‌شناسی، با سؤالاتی همچون ارزش‌ها را چگونه تشخیص دهیم و معیار این تشخیص چیست؟ مواجه هستیم. ارزش‌شناسی با اهداف و ارزش‌های جامعه در ارتباط است.

اخلاق نیز زیرمجموعه ارزش‌شناسی است. ارزش‌شناسی به تعریف خصوصیات و معیارهای اخلاقی کمک می‌کند و به‌عنوان پایه‌ای برای کد رفتاری فرد محسوب می‌شود. با معیارهای اخلاقی سؤال زیر را می‌توان پاسخ گفت که بالاترین معیار رفتاری که فرد باید برای نیل به آن تلاش کند، چیست؟ برای مثال تقویت رفتار اخلاقی ۴ از مهم‌ترین اعمال تربیت بدنی و ورزش است. مثلاً در تربیت بدنی این سؤالات اخلاقی باید پاسخ گفته شوند: چگونه بازی و ورزش به یادگیری رفتارهای مطلوب و پذیرفته شده کمک می‌کند؟ آیا آموزش دادن خصوصیات و ویژگی‌های شخصی از طریق تربیت بدنی امکان‌پذیر است؟ تربیت بدنی و ورزش، افراد را در شرایطی قرار می‌دهد تا شخصیت و ماهیت واقعی خود را بروز دهند.

● شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰ - 3

● www.iran-newspaper.com روزنامه ایران

https://www.aftabir.com/articles/view/religion/philosophy/c7_1305609399p1.php/%D8%A7%D8%B1%D8%B2%D8%B4-%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D9%81%D9%84%D8%B3%D9%81%D9%87-%D8%A7%D8%B1%D8%B3%D8%B7%D9%88

برخی دیگر از مهم‌ترین مسائل فلسفه ارزش اخلاقی عبارتند از: مفهوم اخلاقی چگونه پیدا می‌شود؟ ذهن آدمی از چه طریقی با آن‌ها آشنا می‌گردد؟ چگونه می‌توان کاربرد اخلاقی اصطلاحی مانند صواب و خطا، خوب و بد، باید و نباید و وظیفه را از کاربرد و استعمال غیر اخلاقی تفکیک کرد؟

تحلیل و تعریف اصطلاحات و مفاهیمی که به اخلاقیات مربوط می‌شوند مانند وجدان، اراده، آزادی، قصد، انگیزه، مسئولیت و عقل چیست؟ و بالاخره اینکه ماهیت معنا یا احکامی که دربردارنده اصطلاحات اخلاقی است چیست؟

منشأ پیدایش احکام و دستورات اخلاقی کجاست؟ آیا احکام اخلاقی ریشه در طبیعت دارند یا از عقل سرچشمه می‌گیرند و یا اینکه وابسته به امر و نهی جامعه هستند؟ آیا می‌توان منشأ تمام الزامات و بایدهای اخلاقی را اراده و قانون خداوند دانست؟ و آیا برای توجیه بایدهای اخلاقی نیازمند داشتن بایدهی مادر و آغازین از طرف خداوند هستیم؟

شاید بتوان گفت مهم‌ترین موضوع مورد بحث فلسفه ارزش و اخلاق مسئله اخباری یا انشایی بودن گزاره‌های اخلاقی است. هرچند جملات اخلاقی را به دو صورت می‌توان بیان کرد، هم به شکل قضیه خبری مانند: عدالت خوب است و هم به صورت قضیه انشایی عدالت ورزیدن خوب است، اما بالاخره باید به این سؤال اساسی و بنیادین پاسخ گفت که اصل جملات اخلاقی انشاء است یا اخبار؟

جایگاه نیت در افعال اخلاقی به چه صورت است؟ در قضیه مانند راستگویی خوب است آیا صرف مطابق واقع بودن مصحح نسبت خوبی به راستگویی می‌شود یا اینکه انگیزه شخص نیز در انتساب خوبی به راستگویی دخالت دارد؟ به عبارت دقیق‌تر آیا قوام حکم اخلاقی تنها به حسن و قبح فعلی است یا آنکه حسن و قبح فاعلی را نیز باید در نظر داشت؟

آیا الزامی بودن در احکام اخلاقی شرط است یا خیر؟ و اگر الزام یکی از شرایط حکم اخلاقی است در آن صورت چگونه با اختیار انسان جمع می‌شود؟ زیرا یکی از شرایط اساسی فعل اخلاقی این است که از انتخاب آزادانه فرد سرچشمه بگیرد.

رابطه فعل اخلاقی و پاداش چگونه است؟ آیا می‌بایست برای کار خوب پاداش خوب و برای کار بد پاداشی بد در نظر گرفته شود؟ یا اینکه فعل اخلاقی با پاداش و کیفر ارتباطی ندارد و بر فرض اینکه پاداش و کیفری برای

فعل اخلاقی در نظر گرفته شود، آیا فاعل در هنگام انجام فعل باید به آن‌ها توجه داشته باشد یا اینکه توجه به پاداش و کیفر به اخلاقی بودن فعل ضرر می‌رساند و آن را به صورت یک معامله درآورده و از ارزش مثبت ساقط می‌کند؟

یکی دیگر از مهم‌ترین مسائل فلسفه اخلاق این است که مبنای احکام اخلاقی چیست؟ جملات اخلاقی بر چه پایه و مبنایی استوارند؟ چگونه می‌توان الزامات و ارزش‌های اخلاقی را توجیه کرد؟ منطق استدلال اخلاقی و استدلال درباره ارزش چگونه است؟ چرا باید راست گفت و چرا باید عدالت ورزید و از ظلم دوری گزید؟ آیا معیار خوبی و درستی کارها لذت فردی است آنگونه که خودگرایان ۵ و لذت‌گرایان ۶ می‌گویند؟ یا سود و لذت جمعی است آن‌طور که سودگرایان ۷ معتقدند؟ آیا آنگونه که دورکیم ۸ می‌پنداشت امر و نهی جامعه می‌تواند معیار و ملاک خوبی و بدی باشد یا آنکه ملاک خوبی و بدی کارها امری خارج از سلیق فردی و تمایلات جمعی بوده و مربوط به ارتباط آن‌ها با کمال نهایی و سعادت ابدی انسان می‌شود؟

آیا احکام اخلاقی استدلال‌پذیرند یا غیرقابل استدلالند؟ و بر فرض استدلالی بودن اخلاقیات، آیا همه احکام اخلاقی اعم از احکام اصلی و احکام فرعی استدلال‌پذیرند یا آنکه احکام اصلی بی‌نیاز از استدلالند؟ (چنان که برخی از شهودگرایان و پیروان نظریه حسن اخلاقی معتقدند) و اصولاً چه امری یک نوع استدلال را اخلاقی می‌کند؟ یعنی تفاوت استدلال اخلاقی و استدلال غیراخلاقی در چیست؟ و مسئله مهم‌تر اینکه استدلال اخلاقی چه نوع استدلالی است؟ آیا از نوع برهان است یا از قبیل جدل و سایر اقسام معروف مشهود استدلال و یا آنکه نوع خاص و منحصر به فردی از استدلال است؟ (مصباح یزدی، 1379، 150).

5- agoists

6- hedonists

7- utilitarianists

8- Emile Durkheim

بعد اقتصادی ارزش

روشن‌ترین معنای ارزش همان است که در مسائل اقتصادی استعمال می‌شود. در مبادلات و داد و ستدهای اقتصادی وقتی که می‌خواهند کالایی را بخرند و کالای دیگر یا پولی را در مقابل آن بدهند این موضوع مطرح می‌شود که ارزش این کالا چقدر است و برای خریدن آن چه مقدار پول یا کالا باید پرداخت کرد؟ مثلاً وقتی که می‌خواهند ارزش طلا را در بازار تعیین کنند، در مقابل یک مثقال طلا چقدر نقره، اسکناس و ... قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر تعیین‌کننده اصلی ارزش و قیمت کالاها چیست؟ مثلاً می‌گویند در مقابل خریدن این کتاب باید این مبلغ پول داد، خوب اینجا هم کالا و هم ارزش آن روشن است، اما سؤال این است که به چه معیاری ارزش این کتاب تعیین می‌شود؛ به عبارت دیگر چه عاملی موجب می‌شود که خریدار در مقابل این کتاب فلان مبلغ را بپردازد؟ به نظر می‌رسد تعیین ارزش کالا از طریق مطلوبیت آن در نزد افراد صورت می‌گیرد؛ یعنی اگر میزان مطلوبیت فلان کتاب در نزد خواننده‌ای بالا باشد او حاضر است آن را به قیمت گران‌تری بخرد همانگونه که اگر مردم نسبت به خرید کتابی علاقه نداشته باشند قیمت کتاب نیز پایین خواهد آمد.

روشن است که رغبت، مطلوبیت، انگیزه و نیاز قابل اندازه‌گیری کمی نیستند که مثلاً بگوییم این کالا صد درجه مطلوبیت دارد، پس صد تومان می‌ارزد، اما از آنجا که کیفیت به لحاظ آثار کمی و مشهودی که دارد قابل تبدیل به کمیت و مبلغ است، در مسائل اقتصادی سنجش کمی میزان رغبت انسان به کالای مشخصی ممکن و آسان است؛ بدین صورت که در ابتدا بررسی می‌کنیم که افراد چند قطعه اسکناس یا چه میزان طلا و نقره در مقابل خرید این کالا می‌پردازند و سپس میزان کمی مطلوبیت را تخمین زده، حکم می‌کنیم که فلان کالا این قدر ارزش دارد؛ یعنی در ابتدا مشخص نیست که فرد حاضر است مثلاً در قبال فلان تابلوی نقاشی چند تومان بپردازد، اما با اعلام این موضوع که حاضر است در مقابل آن تابلو چقدر پول بدهد میزان مطلوبیت کالا برای افراد از این طریق اندازه‌گیری می‌شود. اینگونه اندازه‌گیری، غیرمستقیم است؛ یعنی بدین طریق کمیت‌هایی را اندازه می‌گیریم که لازمه کیفیات است نه خود کیفیات. ارزش در واقع یک کیفیت است و حاکی از حالت روحی و رغبت درونی فرد است و خود یک واقعیت و اصل است ولو اینکه مبادله و کالایی هم در بین نباشد. حقیقت ارزش همان مطلوبیت یک شیء برای انسان است. پس با تحلیل مفهوم لغوی و اقتصادی ارزش به این

نتیجه می‌رسیم که ملاک ارزش مطلوبیت است گو اینکه مطلوبیت حالتی روانی است و ذاتاً قابل اندازه‌گیری نیست، اما آثار و لوازم مطلوبیت را می‌توان اندازه‌گیری کرد (مصباح یزدی، 1379، 150).

درواقع ارزش به معنی فرق از دید مصرف‌کننده است (بها و قیمت). و ارزش از دید تولیدکننده هزینه می‌باشد که به شکل زیر نیز ترکیب و تعریف می‌شود:

«ارزش = بها (قیمت / هزینه)» © «ارزش = مطلوبیت / مرغوبیت»

ارزش در اقتصاد در دو نمونه مفهومی به کار می‌رود. یکی ارزش تولید که به منظور کارایی و سودمندی و مرغوبیت یک محصول است که به مشتری و استفاده‌کننده مربوط است و دیگری به مفهوم فرآیند یا چرخه ارزش مربوط است که نظر به ارزش‌های شخصی دارد که اساس تعاون و تعامل بین افراد را بیان می‌کند. اساساً دو نوع شرح از ارزش وجود دارد. ارزش مرغوبیت (قیمت / هزینه تولید) و ارزش بازار (بها / مطلوبیت بازار). برای مثال ارزش مرغوبیت ارزشی است که به همراه فناوری و ساختار زیبایی‌شناسی و کاربرد ساختار مانند نوع آجر، حداکثر روشنایی، رنگ، قابلیت استفاده، انعطاف‌پذیری و غیره در امر ساختمان‌سازی است. ارزش بازار بسیار نزدیک به ارزش مرغوبیت است و این معنا از ارزش درواقع ارتباط ارزش کیفیت و تقاضا را به مطلوبیت شرح می‌دهد. 9



نمودار 1-1: دو نوع بیان از ارزش به همراه مفاهیم آن

بعد اخلاقی ارزش

نگرش جهان‌بینی اگزیستانسیالیسم ۱۰ درباره ارزش، همان جهان‌بینی مادی است. این نوع جهان‌بینی، به صورت ماتریالیستی ۱۱ فکر می‌کند، صاحبان این مکتب طرح‌ها و نظریه‌هایی دادند تا این نقصی که در مارکسیسم هست یعنی مسئله گرایش را برطرف کنند. مارکسیسم، انسانیت یا ارزش‌های انسانی و معانی و مفاهیم اخلاقی از قبیل صلح و عدالت را مفاهیمی ایده‌آلیستی و بی‌ارزش می‌داند. اگزیستانسیالیست‌ها چسبیدند به ارزش‌های انسانی گرایش پیدا کردند برای اینکه بتوانند در انسان یک مبدأ گرایش به وجود بیاورند و نه فقط مبدأ شناخت و فکر؛ یعنی یک چیزی که جاذبه داشته باشد و انسان را به سوی خودش بکشاند و بتواند برای انسان هدف‌های عالی و متعالی غیر از هدف‌های مادی مشخص کند. این بود که بر ارزش‌های انسانی و بر آن چیزی که انسانیت نامیده می‌شود تکیه کردند و این ارزش‌ها را روبنا و قهرا بی‌ارزش تلقی نکردند (مطهری، 1375، 46).

ارزش از طرف دیگر اصولی است که توسط آن‌ها ما زندگی می‌کنیم یا ممکن است بگویند که ارزش‌ها انجیل شخصی ما هستند و یا نظریه‌ای هستند که به وسیله آن به جهان نگاه می‌کنیم (کانوی، 1993، 30).

آن‌ها باورهای محوری ما هستند. روحیات و اعتقادات افراد که از نگرش‌ها و رفتارها در اجتماع منعکس می‌شوند؛ مانند تعبیری است که کوهلر ۱۲ از ارزش دارد. «در قعر فعالیت‌های بشر، ارزش‌ها قرار دارند» (کوهلر، 1996، 25).

اینکه آیا یک رفتار ذاتاً درست است یا باید با ارزش‌هایی سنجیده شود که در پس تصمیم‌گیری‌ها قرار دارد» در فرآیند توجیه مشتری یا معرفی محصول و سایر فرآیندهای ساخت ارزش‌ها، پایه‌های اساسی ارتباطات، تعاملات، هماهنگی‌ها و تفاهمات موفقیت‌آمیز در بین اشخاص را تشکیل می‌دهد؛ به عبارت دیگر ارزش‌ها خطوط راهنمای فرد هستند مانند اینکه «دروغ بر خلاف ارزش‌های من است».

«جایی که ارزش به تولید و منافع آن مربوط می‌شود و اغلب با پول و مادیات همراه است، هدف عالی، ارزش بالاتر است» (وندل، 2005، 56).

10- Existentialism (هستی‌گرایی)

11- Materialist

12- HorstKohler

پیتر دراکر ۱۳ نیز بر این باور است که سازمان‌ها باید برای خود معیار و ارزش‌هایی داشته باشند، مردم هم همین طور. برای اینکه فرد در سازمان، کارآمد و مؤثر باشد، ارزش‌های او باید با ارزش‌ها و معیارهای سازمان، سازگاری و همخوانی داشته باشد (دراکر، ۱۳۷۹، ۲۱).

در مقوله مدیریت تغییر نیز برخی بر این باورند که نظام‌های ارزشی سازمان اغلب آمادگی و میزان آن سازمان برای انجام تغییرات را تعیین می‌کند (اپل و استامف، ۱۳۷۹، ۱۵).

در توسعه سازمانی نیز تغییرات ارزش‌ها ملازم با هر نوع توسعه و تغییر شمرده می‌شود. از منظر دیگر، هر نوع تحول و توسعه سازمانی را مستلزم وجود فرهنگ آن می‌دانند. به تعبیر دیگر تحول سازمانی دارای دو رکن فرهنگی و ساختاری است. هنگامی که هدف، تحول مدیریت است، هر دو رکن باید تغییر کند. رکن فرهنگی دربرگیرنده باورها، ارزش‌ها و نگاه‌های مدیریت است و این رکن فرهنگی است که نوع نگاه و نگرش را تعیین می‌کند (باقریان، ۱۳۷۹، ۲۶).

ارزش‌ها عبارتند از مجموعه دیدگاه‌هایی که بین نیک و بد و مطلوب و نامطلوب، تفاوت قائل می‌شوند و در انتخاب اهداف راهبرد و رسیدن به آن‌ها و ارزیابی نتایج مثبت و منفی تأثیر دارند (گلوک و جاج، ۱۳۷۱، ۱۲۷). در مطالعات تطبیقی هم، محیط‌های اجتماعی و فرهنگی از اهمیت به‌سزایی برخوردارند. در این پژوهش‌ها بر محیط فرهنگی، ارزش‌ها و اعتقادات، هنجارهای اجتماعی و حتی افسانه‌ها و داستان‌ها تأکید می‌شود (راگونات، ۱۳۷۱، ۵۰).

درواقع به لحاظ اینکه بیشتر افراد ذینفع در سازمان نیز اعضای جامعه تلقی می‌شوند، لذا بیشتر ارزش‌ها و عقاید آن‌ها از تأثیرات اجتماعی و فرهنگی نشأت می‌گیرد (جفری و کارون، ۱۳۸۰، ۷۷).

بعد فرهنگی ارزش

یکی از عوامل اصلی وحدت‌بخش ارزش (که به آن‌ها نوعی یگانگی می‌دهد) فرهنگ است. فرهنگ به ارزش‌ها هویت می‌بخشد؛ به عبارتی معیار ارزش از طریق فرهنگ شناسایی می‌شود. در مقابل، ارزش‌ها نیز موجب شناخت و تفاوت فرهنگ می‌شوند (سازگارا، ۱۳۷۷).

تمامی دانشمندان در تعریف خود از فرهنگ، صراحتاً یا تلویحاً به عناصر اساسی یک فرهنگ اشاره کرده‌اند: باورها، نماد، ارزش، هنجار و فناوری.

در نظام اجتماعی، هر عنصری عمری دارد؛ در نظام فرهنگی نیز همین طور است: ارزش‌ها، الگوها، نمادها نیز هر یک دارای عمری بوده و در طول زمان متغیرند. بدین ترتیب لغات، الگوها، ارزش‌ها با اخذ معانی مختلفی که گاهی حتی کاملاً با هم متفاوتند به بقای خود ادامه می‌دهند (روشه، ۱۳۶۶).

یک سؤال اساسی که مطرح است این است که عامل اصلی تزلزل، دگرگونی و بحران ارزش‌ها چیست؟ جواب این سؤال به‌طور ضمنی در فرضیاتی که اینگلهارت ۱۴ مطرح می‌کند آمده است، اما در جواب این سؤال به‌طور مبسوط‌تر باید خاطر نشان کرد که عامل اصلی تزلزل و بحران ارزش‌ها را باید در تزلزل و بحران جهان‌بینی‌ها جستجو کرد (پایدار، ۱۳۷۵).

دکتر حبیب‌الله پایدار در کتاب مبانی سنجش ارزش‌ها (۱۳۷۵) در توضیح این امر می‌گوید: «از وقتی که شناخت کلی و عمومی بشر از جهان، جای خود را به شناخت جزئی و معرفت محدود و تجزیه شده داد، ارزش‌هایی که مبتنی بر سنت‌های عمومی و کلی جهان بودند متزلزل و بی‌اعتبار گشتند و ارزش‌های تازه‌ای که بیشتر ناظر به وضع محدود حال بود، جایگزین آن‌ها شدند. پیش از این بشر موقعیت خود را در رابطه با جامعه بشری و در رابطه با حال و آینده دور تعیین می‌کرد. از وقتی که مردم ایمان و اعتقاد خود را به آینده از دست دادند و جهان‌بینی آن‌ها به نگرش فردی خود محدود گشت و رابطه سرنوشت فرد از جامعه انسانی و نوع بشر بریده شد و آینده‌نگری جای خود را به حال سپرد، مبانی فکری لازم برای فردگرایی و بوالهوسی و تسلیم شدن به وضع موجود و دست زدن به تجاوز و ستمگری، فراهم شد. این سخن بدان معنا نیست که در گذشته ظلم و تجاوز وجود نداشته است. بشر در همه حال عمل خود را با جهان‌بینی خود منطبق ساخته است یا اینکه سعی کرده است عمل خود را با یک جهانی‌بینی توجیه کند.

خصلت اساسی تفکرات امروز بریدگی زمان، محدودیت دید و فقدان کلیت و جهان‌شمولی آن‌هاست. وقتی من نمی‌دانم فردا چه خواهد شد، دلیلی ندارد جز برای امروز زندگی کنم. وقتی معتقدم که پنج سال دیگر که قحطی و خشکسالی آغاز می‌شود زنده نیستم، چرا باید برای آن روز سخت‌جانی کنم؟ وقتی رابطه‌ای ضروری بین

سرنوشت من و دیگران وجود ندارد و بی‌اعتنا به زندگی دیگران می‌توانم به هدف‌های خود دست یابم، چرا باید به خاطر آن‌ها از خود بگذرم و تا اجبار پیش نیاید تن به رعایت مصالح و منافع جمع نمی‌دهم. خطاست اگر تصور شود انگیزه فداکاری و خدمت به هم‌نوع و تحمل رنج فقط در نتیجه آگاهی بر این نوع روابط است. انسان در نهاد خود محرک‌ها و نیازهایی به این نوع فداکاری‌ها و پای‌مردی‌ها دارد. وقتی خصلت‌ها و نیازهای انسانی در وجود شخص رشد کردند و تکامل یافتند، حرکت لازم برای روی آوردن به فداکاری و ایثار در درون فرد به وجود خواهد آمد. بنابراین ممکن است شخص بدون آگاهی از آینده و از پیوندهای بین سرنوشت او و سرنوشت دیگران و از روی محرک و نیاز درونی دست به فداکاری بزند. اما در اینجا توجه به این نکته اساسی اهمیت دارد که بدون شناسایی آن روابط و تشخیص جهت و تحول تکاملی ماهیت انسان و بدون توجه و آگاهی بر هدف‌هایی که در پیش روی بشر است و غایتی که رو به آن سو دارد، تشخیص خصلت‌های انسانی و تعریف انسانیت انسان و توافق بر روی یک تعریف از نمونه انسان ایده‌آل، غیرممکن است و همه توجیحات و تعاریف از این راه به بن‌بست می‌رسد. همچنین انسان از روی انگیزه و نیاز درونی هم دست به اقداماتی می‌زند و می‌خواهد بداند که نتیجه و آثار اقدامش چگونه هست و چه تأثیری بر سرنوشت او و دیگر مردمان دارد.

بعد اجتماعی ارزش

ارزش‌ها معیارهایی هستند که به فرهنگ کلی و به جامعه، معنا می‌دهند. یکی از دلایلی که معنای الگوهای رفتاری فرهنگ‌های بیگانه را نمی‌فهمیم این است که ما ارزش‌های فرهنگ آن‌ها را نمی‌شناسیم. ارزش‌ها سازمان می‌یابند و به صورت یک «آرمان» در می‌آیند که جامعه آن را به افراد خود عرضه می‌کند؛ این آرمان با آینده ساده‌ای که همگان بدان توجه دارند تفاوت دارد. این آرمان راهنمای اندیشه‌ها و اعمال است. ارزش‌های یک جامعه مهم است زیرا هنجارهای آن جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. واژه ارزش در زبان فارسی اسم مصدر ارزیدن و دارای معانی قدر، مرتبه و استحقاق می‌باشد و در زبان انگلیسی معادل کلمه ولیو ۱۵ به معنی رتبه، ارزیدن، قدر و اهمیت دادن است. در اصطلاح جامعه‌شناسی ارزش اجتماعی عبارت است از چیزی که مورد پذیرش همگان است. می‌توان گروه‌های متفاوتی از ارزش‌ها را ارائه کرد که مهم‌ترین آن‌ها از نظر جوزف فیچر^{۱۶} «عبارتند از: ارزش‌های قانونی، اقتصادی، اخلاقی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی». درنهایت تمام این

15- Value

16- Joseph H.fichter

ارزش‌ها به دلیل عمومی، جبری و خارجی بودن، «اجتماعی» خوانده می‌شوند. به همین علت تمام این ارزش‌ها در حقیقت انواعی از ارزش‌های اجتماعی هستند. به نظر آلپورت، ارزش‌ها صفات هستند و آن‌ها عمیق‌ترین علایق و انگیزش‌های ما را نشان می‌دهند. آلپورت اعتقاد داشت که هر کسی به درجاتی دارای یک تیپ از ارزش‌هاست، اما یک یا دو ارزش در شخصیت فرد غالب خواهد بود که عبارتند از:

- ارزش‌های نظری: به کشف واقعیت مربوط هستند و ویژگی آن‌ها رویکرد تجربی، عقلانی و منطقی به زندگی است.

- ارزش‌های اقتصادی: مربوط می‌شوند به اینکه چه چیزی سودمند و عملی است.

- ارزش‌های هنرشناختی: به تجربیات هنری، شکل، هماهنگی و زیبایی مربوط هستند.

- ارزش‌های اجتماعی: به روابط انسانی، از خودگذشتگی و نوع‌دوستی مربوط هستند.

- ارزش‌های سیاسی: به نیرو، نفوذ و مقام شخص در همه تلاش‌ها و نه فقط در فعالیت‌های سیاسی مربوط هستند.

- ارزش‌های مذهبی: به عرفان و در کل به شناخت دنیا مربوط هستند (شولتز، 1998).

به نظر می‌رسد که علت اصلی اختلاف در ارزش‌گذاری‌ها می‌تواند به این صورت باشد: نداشتن درکی درست از کمال مطلوب؛ یعنی اینکه به درستی نداند که فلان کار خاص چه تأثیری در رسیدن او به آن کمال دارد. بنابراین اگر بخواهیم اختلافات ارزشی از میان جوامع انسانی برداشته شود و همه افراد و جوامع درکی مشترک از ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها داشته باشند، ضمن تصحیح درک انسان‌ها از کمال مطلوب، باید علاوه بر بهره‌گیری از عقل و فطرت آدمی به دامن شرع و پیام معصومان الهی پناه آورد.

بعد ساختاری ارزش

«به شبکه پیچیده اجتماعی که به هدف‌های مهم معینی ناظر است و به صورت کل یگانه‌ای به‌شمار می‌آید، نهاد اجتماعی ۱۷ گویند» (ازبرن، 1385). در جامعه‌شناسی نهاد اجتماعی مبین واقعیتی است که در جامعه ساخته

و یا استقرار یافته است. نهاد دارای کارکرد اجتماعی ویژه‌ای است که به نحوی مستقل از اراده اعضایش به حیات خود ادامه می‌دهد. افراد به دنیا می‌آیند و از بین می‌روند در حالی که نهادهای اجتماعی پابرجا هستند، هرچند که در طول زمان تحولاتی پیدا می‌کنند. نهاد اجتماعی از استمرار و دوام در طول تاریخ برخوردار است؛ چرا که نهادها مقاوم هستند؛ به تدریج و آرام تغییر می‌کنند و بالاخره در مقابل جریان‌های مخالف به مراتب بیشتر از ساخت‌های گروهی مقاوم هستند. نهادها دارای نمادهایی هستند که پیوستگی و دوام میان خود را حفظ می‌کنند. نهادها دارای یک سری قالب‌های رفتاری هستند که در سطح فردی بر رفتار افراد جامعه تأثیراتی دارند. الگوهای رفتاری (مانند اصول دین در اسلام و ده فرمان در مذهب یهود و ...) در خیلی زمینه‌ها مشخص هستند (محسنی، ۱۳۶۲). بنابراین اگر نیازمندی‌های انسانی را به دو شاخه اصلی و فرعی تقسیم کنیم می‌توانیم نظام‌های نهادی را هم دو گونه بدانیم:

الف) نظام‌های نهادی نخستین ۱۸:

نظام نهادی است که برای رفع حاجت‌های حیاتی انسان و بقای جامعه ضرورت تام دارد و از این‌رو جهان‌گیر (جهان‌شمول) است. نظام نهادی اقتصادی مشتمل بر نهادهای مهم فراوانی که از راه‌های گوناگون، زندگی اعضای موجود جامعه را تأمین می‌کند است و نظام نهادی خانوادگی مشتمل بر نهادهای مهم فراوانی است که به شیوه‌های متعدد، تولید و تربیت اعضای آینده جامعه را بر عهده دارند. نهادهای دینی که در عصر جدید از اهمیت افتاده‌اند، در گذشته در شمار نظام‌های نهادی نخستین بوده‌اند و نیازهایی را که انسان کهن از لحاظ تبیین کائنات و تأمین آرامش ذهن خود و تثبیت روابط اجتماعی داشته است، برمی‌آورده‌اند.

ب) نظام‌های نهادی دومین ۱۹:

نظام‌هایی نهادی هستند که به نیازهای درجه دوم انسانی پاسخ می‌گویند و خود از متفرعات نظام‌های نخستین به‌شمار می‌رود؛ از اینجاست که نظام‌های نهادی دومین، عمومیت و ضرورت جهانی ندارند. در عصر حاضر نظام‌های اخلاقی، تربیتی، هنری و تفریحی از این جمله‌اند. در گذشته نظام نهادی اخلاقی به صورتی مستقل وجود نداشت، بلکه نهادهای اخلاقی ضمیمه نظام نهادی دینی و نظام نهادی خانوادگی بودند. همچنین در

18- Primary institutional system

19- Secondary institutional system

عصرهای پیشین نظامی مختص نهادهای تربیتی، هنری یا تفریحی در میان نبود، بلکه نهادهای تربیتی، هنری و تفریحی جزء نظام نهادی خانواده و نهاد دینی و نظام اقتصادی محسوب می‌شدند (ازبرن، 1385).

محسنی (۱۳۶۲) در کتاب جامعه‌شناسی عمومی می‌نویسد: «نهادهای اجتماعی را از نقطه نظرهای بسیار متفاوتی می‌توان تقسیم کرد، لکن معروف‌ترین روش طبقه‌بندی، طبقه‌بندی آن‌ها بر اساس کارکرد یا نوع پاسخگویی به نیازمندی‌های اجتماعی است که بدین ترتیب نهادهای اجتماعی به شش طبقه تقسیم می‌شوند»:

۱- نهاد خانوادگی

۲- نهاد آموزش و پرورش

۳- نهاد اقتصادی

۴- نهاد سیاسی

۵- نهاد مذهبی

۶- نهاد تفریحی

بعد زمینه‌ای ارزش

برقراری رابطه‌ای منطقی و حقیقی بین محرک‌های درونی انسان و آثار و نتایج آن در زندگی فرد، جامعه بشری و جهان خلقت اهمیت اساسی و اجتناب‌ناپذیر دارد. بدون یک چنین آگاهی و اطلاع و ایمان نسبت به چنین پیوند و رابطه‌ای بین اعمال و رفتار فرد، شخصیت اخلاقی او سست بنیان است و دائماً در معرض حملات این اندیشه قرار دارد که اعمال من در جهان گم می‌شود و بی‌هدف و بی‌تأثیر رها می‌گردد. بنابراین ما نباید از نیاز عمیق و اصیل انسان به بقاء و جاودانگی غفلت کنیم. این نیاز و انگیزه در همه موجودات زنده وجود دارد و اصولاً خاصیت و تمایل پدیده حیات بر این است که می‌خواهد برای همیشه زنده بماند و برای زنده ماندن و بقای خود با مرگ دست و پنجه نرم کند.

بنابراین ارزش‌های معنوی در رابطه با نیازهای خود انسان با «بعد خدایی» انسان معنا دارند. بنابراین تزلزل در جهان‌بینی‌ها، تزلزل و بحران ارزش‌ها را موجب می‌شود (پایدار، ۱۳۷۵).

بعد اعتقادی ارزش

شاید بتوان جامعه‌شناسی را از شاخص‌ترین علمی دانست که به بحث مفصلی درباره رابطه ارزش و فرهنگ می‌پردازد. کروبر ۲۰ و کلاک ۲۱ (۱۹۹۸) معتقدند هسته اصلی ضروری فرهنگ هر جامعه عقاید دیرینه و ارزش‌های آن جامعه است.

اولسون ۲۲ (۱۹۹۱) عقاید (باورها) را به‌عنوان یکی از اجزای اصلی فرهنگ می‌داند که به سؤال اساسی «چیست» پاسخ می‌گویند و به تعبیری دیگر شاید بتوان گفت که عقاید به سؤال «چیست‌ها» و «نیست‌ها» در زندگی اجتماعی افراد انسانی پاسخ می‌دهد (چلپی، ۱۳۷۵).

باورها یا عقاید مجموعه‌ای اساسی از اندیشه‌هایی هستند پیرامون اینکه جهان‌ها از جمله جهان اجتماعی چیست و این باورها به‌صورت حقیقی تقریباً غیرقابل تردید پذیرفته شده‌اند (چلپی، ۱۳۷۵).

ارزش‌ها از درون نظام اعتقادی زاده می‌شوند. تحقیق ماکس وبر ۲۳ در مورد مذهب پروتستان ۲۴ و رابطه آن با سرمایه‌داری نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌های خاص از درون نظام عقیدتی پروتستان زاده می‌شود و این ارزش‌ها، کنش‌ها، هنجارها و نهادها را پی‌ریزی می‌کنند و درنهایت موجب رشد، گسترش و تعمیق نظام سرمایه‌داری می‌شوند. بین ارزش و باور (عقاید) رابطه‌ای متقابل است. ارزش‌ها خودشان بر مبنای باورها توجیه می‌شوند؛ یعنی نظر ما در مورد آنچه که درست است. از سوی دیگر ارزش‌ها مشخص می‌کنند که چه چیزی باید اهمیت داشته باشد، اگر باور موردنظر درست باشد (ببی، ۱۳۷۹).

درکل می‌توان این نتیجه را گرفت که ارزش‌ها از جهان عقاید برمی‌خیزند و سپس به عقاید مشروعیت می‌بخشند.

20- Alfred Louis Kroeber

21- Han Clock

22- Pete Olson

23- Max Weber

- پروتستان شاخه‌ای از مسیحیت است که در مقابل بعضی از قوانین کلیسای کاتولیک ایستادند. (برداشت از سایت 24 دسترسی در www.fa.wikipedia.org/94/2/24)

گونار میردال ۲۵ می نویسد: اعتقاد مظهر اندیشه‌ای است که بیان می‌کند واقعیت در حقیقت امر چگونه است؛ در حالی که ارزش‌ها مظهر اندیشه‌هایی هستند که بیان می‌کند واقعیت چگونه باید باشد.

ارزش و نماد

نمادها حامل‌های اطلاعاتی است که ما را قادر می‌سازند به طریقی که برای سایر موجودات امکان‌پذیر نیست از اطلاعات گوناگون استفاده کنیم. نمادها به ما امکان می‌دهند از فرآیند تفکر بهره‌برداری کنیم؛ فرآیندی که سایر موجودات به آن دسترسی ندارند. ما می‌توانیم اطلاعات بیشتری با یکدیگر مبادله کنیم؛ زیرا نمادها ما را قادر می‌سازند بسیاری از ریزه‌کاری‌ها، گوناگونی‌ها و جنبه‌های پیچیده‌تر تجربیات خود را برای دیگران بیان کنیم. در عمل ما می‌توانیم اطلاعاتی را که به دست می‌آوریم به راه‌های مختلف مورد استفاده قرار دهیم، آن‌ها را ضبط، متراکم، انبار و ترکیب کنیم یا به‌کار ببندیم (لنسکی، ۱۳۷۴).

هربرت مید ۲۶ (جامعه‌شناس مکتب کنش متقابل نمادین) ادعا می‌کند که زبان به ما اجازه می‌دهد به موجوداتی خودآگاه تبدیل شویم و کلید این دیدگاه «نماد» است. نماد چیزی است که نماینده چیز دیگری است. مثلاً واژه درخت نمادی است که به‌وسیله آن ما چیز دیگری یعنی درخت را نشان می‌دهیم.

مید استدلال می‌کند همین‌که ما این مفهوم را یاد گرفته‌ایم، می‌توانیم به درخت فکر کنیم اگرچه هیچ درختی هم نباشد. ما یاد گرفته‌ایم که درباره این شیء به‌طور نمادین فکر کنیم (گیدنز، ۱۳۸۱).

تالکوت پارسونز ۲۷ جامعه‌شناس مکتب کارکردگرایی ساختاری، یکی از اساسی‌ترین کارکردهای فرهنگ عامه را ایجاد ارتباط جمعی می‌داند که بر مبنای خصلت نمادسازی میسر می‌گردد (پناهی، ۱۳۷۵).

استدلال طرفداران مکتب کنش متقابل نمادین، این است که در عمل همه کنش‌های متقابل میان افراد انسانی متضمن تبادل نمادهاست (گیدنز، ۱۳۸۱).

25- Gunnar Myrdal

26- George Herbert Mead

27- Talcott Parsons

پویش تاریخ بر اندیشه و کنش اجتماعی انسان استوار است و اندیشه و کنش اجتماعی انسان قائم به فرهنگ است و فرهنگ خود بر واقعیتی که آن را نماد ۲۸ نام نهاده‌اند، تکیه دارد. نماد، ماده مقوم فرهنگ و واحد اساسی رفتار انسانی و زیربنای تمدن است (یوسفیان، ۱۳۶۸).

نماد عموماً شی‌ای است مبین یک ارزش و یا یک معنی که این ارزش و معنی را کسانی که از این نماد سود می‌جویند بدان می‌بخشند. بنابراین ارزش و معنی یک نماد به هیچ وجه وابسته به شکل فیزیکی و یا ذات مادی آن نیست (یوسفیان، ۱۳۶۸).

طرفداران نظریه کنش متقابل نمادین، معتقدند تمامی کنش‌های انسان متضمن ارتباط نمادین است که ارزش‌ها را استمرار، هنجارها را تثبیت و فرهنگ را از نسلی به نسل بعد منتقل می‌کند. شارون ۲۹ معتقد است فرهنگ و ارزش‌ها در کنش متقابل نمادین پدیدار می‌گردد، ما آن را در کنش متقابل از دیگران فرا می‌گیریم و بدون کنش متقابل نمادین از بین می‌رود (شیمون، 1384).

نمادها تداعی‌گر ارزش‌ها هستند و ارزش‌ها به‌عنوان لایه عمیق کنش اجتماعی از طریق نمادهای متنوع و وسیع حیات می‌یابند. نمادها تبلور بخش ارزش‌ها بوده و بیان عینی و قابل مشاهده ارزش‌ها هستند.

رابطه ارزش با گرایش ۳۰

گرایش یعنی تمایل داشتن به یک شیء، پدیده، انسان و غیره. گرایش مفهومی است که در اکثر مفاهیم علوم اجتماعی و رشته‌ها وجود دارد. گرایش در اصل مفهومی روان‌شناختی است و در سطح فردی معنا می‌یابد. به بیان دیگر گرایش بعد فردی دارد اما ارزش اگرچه هم فردی و هم اجتماعی است اما به تعبیری می‌توان گفت بعد اجتماعی آن غلبه دارد، یعنی تا افرادی نباشند که یک عمل را به‌عنوان ارزش قبول داشته باشند آن عمل، به ارزش تبدیل نمی‌شود. ارزش ملاک و مبنای قضاوت است اما گرایش این‌طور نیست. گرایش سطحی است، اما ارزش مفهومی عمیق است که دیر شکل می‌گیرد و دیر هم از بین می‌رود. گرایش‌ها برخاسته از ارزش هستند و

28- symbol

29- Aril Sharon

30- Attitude

قبل از آن وجود دارند. در کتاب جامعه‌شناسی درس‌سار ۳۱ و ویلز ۳۲ تمایل یاد گرفته شده فردی برای پاسخ دادن به محرکی مخصوص با شیوه‌ای معین، گرایش تعریف شده است (محسنی، ۱۳۶۲).

■ مفهوم هنجار

هنجار یکی از مفاهیم مرکزی و هسته‌ای جامعه‌شناسی است و در کلیه شئون زندگی انسان وجود دارند و هنجارها به اندازه‌ای زیادند که حتی یک دانشمند جامعه‌شناس متبحر و با وقوف نیز به همه آن‌ها اشراف ندارد. وقتی ما یک دوست یا آشنا را ملاقات می‌کنیم، به او سلام می‌دهیم، با او دست می‌دهیم و غیره.

تمام این قواعد و ضوابط رفتاری، هنجار هستند. شیوه سلام کردن، تعارف و احترام، غذا خوردن، لباس پوشیدن و ...؛ در مجموع هر بخش از رفتارهای انسان که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به دیگر انسان‌ها مربوط می‌شود مبتنی بر «هنجار» است.

در زندگی فردی نیز هنجارها وجود دارند (طرز عبادت فردی، طرز غذا خوردن فردی و ...). هنجار یک نوع قاعده، شیوه رفتار اجتماعی در فعالیتهای مشترک و کنش‌های متقابل و همچنین در زندگی فردی است.

هنجار واژه معادلی است که برای کلمه نرم ۳۳ به کار برده می‌شود. نرم از زبان لاتین و یونانی و به معنی «مقیاس» است، به این مفهوم که هر جزئی بخواهد در یک شبکه کلی‌تر قرار بگیرد، باید با آن شبکه هماهنگ و مقیاسش با آن متناسب باشد. برای نمونه هنگامی که بخواهیم در محیطی کار کنیم، مجموعه‌ای از قواعد از نوع لباس پوشیدن تا طرز کار کردن و صحبت کردن و ... رعایت می‌شود؛ همچنان هنگامی که می‌خواهیم در یک ارکستر سازی بنوازیم، باید نت‌ها و آلات موسیقی کاملاً رعایت شود و گرنه آهنگی ناخوشایند به گوش خواهد رسید. اگر بخواهیم وارد دانشگاه یا یک مدرسه در حوزه شویم، باید قاعده‌های رفتاری را دقیقاً رعایت کنیم. اگر بخواهیم کتابی بنویسیم یا کلاسی را اداره کنیم باید قواعدی را رعایت کنیم. اگر انسان‌ها این قواعد را رعایت نکنند، معمولاً مورد اعتراض دیگران قرار می‌گیرند. بنابراین نرم اجتماعی چند مشخصه دارد:

- قاعده و استاندارد رفتار اجتماعی

31- Markus Dressler

32- Paul Willis

33- norm

- رعایت کردن اکثریت

- مجازات در صورت عدم رعایت

در نتیجه این سه عامل است که هنجار در واقع یک دستورالعمل، رفتار اجتماعی یا به قول دارندرف ۳۴ و دیگران یک گرامر اجتماعی می شود. با این تفاسیر در تعریف هنجارهای اجتماعی می توان این تعریف را ارائه داد که نرم اجتماعی (هنجار اجتماعی) عبارت است از: مقیاس و قاعده‌ای برای رفتار و تنظیم روابط که پیروی نکردن از آن مجازات در پی دارد 35 (رفیع پور، ۱۳۷۸).

رابطه ارزش با هنجار:

در تمام جوامع بشری طیف نامحدود امکانات موجود در هر بخش از زندگی، از اشکال مختلف سلام و تعارف کردن گرفته تا انواع متفاوت لباس پوشیدن، فرهنگ را می سازند. راه‌های گوناگونی وجود دارد که مردم مثلاً از نظر شکل لباس در جامعه ظاهر شوند: پوشیدن کت و شلوار معمولی، اورکت سربازی و شلوار خاکی، شلوار جین و پیراهن آستین کوتاه، کفش‌های مختلف، لباس‌های تنگ یا گشاد، لباس‌های نازک یا ضخیم، لباس‌های معمولی و غیره؛ اما هر جامعه‌ای بعضی از این لباس‌ها را پذیرفته و بقیه را طرد کرده یا حداقل نسبت به کسانی که انواع نامقبول را می پوشند به طریقی واکنش نشان می دهد.

معیار داوری در مورد رفتار صحیح یا نرمال، هنجارهای اجتماعی ۳۶ یعنی مقررات رسمی یا غیررسمی تعیین کننده رفتار در یک وضعیت مشخص هستند. این مقررات آنچنان پذیرفته و درونی شده‌اند که به ندرت متوجه وجود آن‌ها می شویم، مگر آنکه توسط شخص یا گروهی شکسته شده باشند. انحراف از هنجارهای اجتماعی به طور طبیعی مجازات‌هایی را به دنبال خواهد داشت. مجازات قانون‌شکنان بر اساس اهمیتی که جامعه برای هنجار شکسته شده قائل بوده است تعیین می گردد و شامل طیف گسترده‌ای از درهم کشیدن چهره در مقابل شخصی خاطی تا اعدام قانون‌شکنان است (رفیع پور، ۱۳۷۸).

34- Ralf Gustav Dahrendorf

3587/7/29 -Wednesday, Nov 12,2008 : مقاله ارزش‌شناسی بخش 8 مجله آفتاب تاریخ

36- Social norms

5-1- سطوح ارزش

به نظر می‌رسد که علت اصلی اختلاف در ارزش‌گذاری‌ها یکی از این دو امر باشد: ۱- نداشتن درکی درست از کمال مطلوب، ۲- ندانستن اینکه یک کار خاص چه تأثیری در رسیدن انسان به یک کمال مطلوب دارد. بنابراین اگر بخواهیم اختلافات ارزشی از میان جوامع انسانی برداشته شود و همه افراد و جوامع درکی مشترک از ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها داشته باشند، ضمن تصحیح درک انسان‌ها از کمال مطلوب، باید علاوه بر بهره‌گیری از عقل و فطرت آدمی به دامان شرع و پیام معصومان الهی پناه آورد.

سطح‌بندی ارزش بر مبنای به‌کارگیری

بر این مبنای ارزش به دو دسته تقسیم می‌شود:

(۱) ارزش مثبت

(۲) ارزش منفی

ارزش مثبت ارزشی است که مطلوب دانسته می‌شود و ارزش منفی ارزشی بد، نامطلوب و غیرسودمند است. هارولد تیتوس^{۳۷} (۱۹۵۹) هنگام بحث درباره میدان ارزش‌ها می‌نویسد: «موضوع شناخت طبیعت ارزش‌ها یکی از مسائل مرکزی و دائمی زندگی انسانی بوده است، به‌طوری که برخی از تفاوت‌های اساسی میان نظرات فلاسفه در این حوزه دیده شده است. تمامی مردان و زنان دارای مفاهیمی از ارزش‌ها هستند. زندگی، ما را در گزینش و رتبه‌بندی‌ها به‌صورت بهتر و بدتر شکل می‌دهد. طیف‌هایی که درست و غلط، زشت و زیبا و ... را مشخص می‌کند» (محسنیان راد، ۱۳۷۵).

فردریک مک دانلد^{۳۸} نیز در تأیید هر دو منظور ارزش می‌نویسد: «ارزش‌ها، در لغاتی از قبیل خوب و بد منعکس می‌شوند. مثلاً یک کودک ممکن است بگوید که فکر می‌کند دزدی کردن کار غلطی است، این نشان‌دهنده وابستگی او به ارزش است.» دکتر طبیعی (نویسنده کتاب مبادی و اصول جامعه‌شناسی) در همین رابطه می‌نویسد: «آن دسته از مظاهر مادی زندگی که اغلب افراد جامعه به‌دنبال به دست آوردن و تملک آن هستند در ردیف اشیایی قرار می‌گیرد که برای افراد همان جامعه به خصوص دارای ارزش خوب و مطبوع است

37- Harold Titus

38- Mc Donald, Frederick

و به عکس جنبه‌هایی از رسوم و عقاید و نحوه معاشرت و شیوه رفتار که متابعت از آن‌ها از نظر اکثریت مردم یک اجتماع غیرمجاز شناخته شده و به شخصیت اجتماعی فرد لطمه می‌زند، در زمره عقاید و عادات و رفتارهای ناپسند و دارای ارزش اجتماعی نامطلوب است» (محسنیان راد، ۱۳۷۵).

• ارزش‌های غایی و ارزش‌های پایه

در یک تقسیم‌بندی دیگر، ارزش‌ها را به دو دسته ارزش‌های غایی و ارزش‌های پایه تقسیم می‌کنند. در شرایط مختلف ممکن است هر یک از ارزش‌ها به‌عنوان هدف و غایت مطلوب انسان باشد یا به‌عنوان وسیله برای تحصیل ارزش‌های دیگر مورد استفاده قرار گیرد. «میلتون روکیچ ۳۹» ارزش‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند:

(۱) ارزش‌های غایی ۴۰

(۲) ارزش‌های ابزاری (پایه) ۴۱

ارزش‌هایی که به شیوه رفتار مربوط می‌شوند را ارزش‌های ابزاری می‌نامند. مانند شرافتمندی، عشق ورزیدن، مسئولیت‌پذیری و شجاعت.

ارزش‌هایی که به هستی یا وجود غایی مربوط می‌شود، ارزش‌های غایی نامیده‌اند. مانند آزادی، برابری، صلح جهانی و آرامش درونی. این ارزش‌ها دو نوع هستند:

الف) ارزش‌های غایی فردی یعنی ارزش‌هایی که کانون فردی دارند، مانند رستگاری، آرامش درونی

ب) ارزش‌های غایی اجتماعی یعنی ارزش‌هایی که کانون اجتماعی دارند، مانند صلح جهانی و رابطه واقعاً دوستانه با مردم.

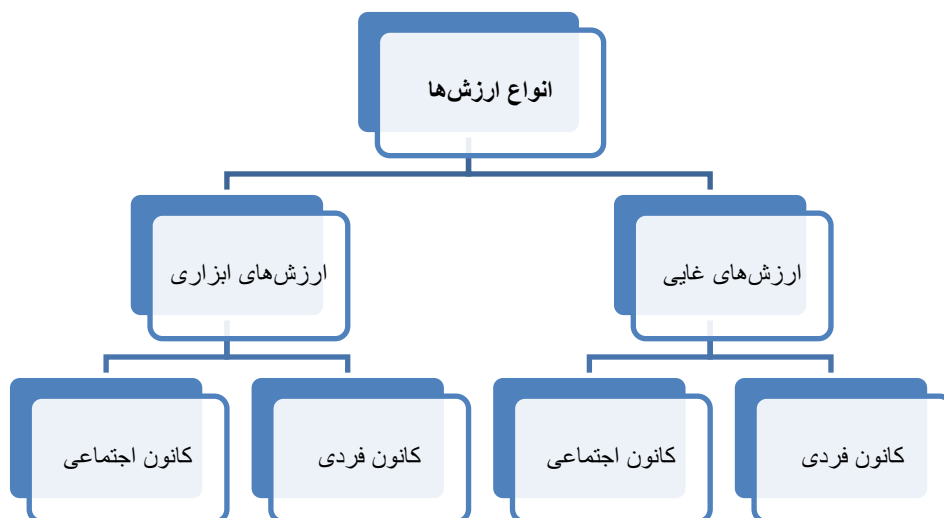
ارزش‌های ابزاری نیز بعضی کانون اخلاقی دارند به‌طوری که عمل نکردن براساس شیوه‌های ارزش ممکن است با احساس عذاب وجدان و خطاکار بودن توأم باشد و بعضی دیگر در ارتباط با شایستگی یا خود شکوفایی هستند.

39- Milton Rokeach

40- Terminal values

41- Instrumental values

ارزش‌های ابزاری که ماهیتی اخلاقی دارند، دارای کانون ارتباط میان افراد و دربردارنده رفتار شرافتمندانه و متعهدانه نسبت به دیگران است. از طرف دیگر ارزش‌های ابزاری که به صلاحیت و شایستگی مربوط می‌شوند دارای کانون فردی هستند و شامل رفتار منطقی هوشمندانه می‌گردند (محسنی، 1362).



نمودار 1-2: تقسیم‌بندی ارزش‌ها از دیدگاه میلتن روکیج

● سطح‌بندی ارزش بر مبنای تأثیرگذاری بر ماهیت و شکل ساخت اجتماعی جوامع:

مایرس مک دوگال ۴۲ و هارولد لاسول ۴۳ ارزش‌ها را به هشت طبقه تقسیم می‌کنند. این تقسیم‌بندی به ترتیب درجه اهمیت آن‌ها نیست و سعی شده است تا ارزش‌هایی که مورد شناخت و توجه اکثریت جامعه است برشمرده شود:

▪ قدرت ۴۴

▪ روشنفکری ۴۵ یا دانش ۴۶

▪ ثروت و توانگری ۴۷

▪ احترام ۴۸

▪ سلامت ۴۹

▪ مهارت ۵۰

▪ محبت ۵۱

42- Myers McDougall

43- Harold Lasswell

44- Power

45- Enlightenment

46- Knowledge

47- Wealth

48- Respect

49- Well - being

50- Skill

51- Affection

